



- به حال پزشکی اشک می‌ریزم که در آستانه در خروجی زندگی مطب دارد.
- سرچشمه هر کجا برود رودخانه پیدایش می‌کند.
- اگر مطمئن باشم که می‌آیی در حاصل جمع انتظارها پایکوبی و دست‌افشانی می‌کنم.
- فریاد را نمی‌شود نجواکنان پشت سر نهاد.
- فریاد با سرعت صوت از سکوت می‌گریزد.
- تیر آنچنان به هدف اصابت نمود که پرنده و پرواز در آغوش هم جان سپردند.
- آدم تنبل انتظار دارد با شنیدن صدای پای مسافر به مقصد برسد.
- بهار روی شاخه پرشکوفه محلی برای گام برداشتن پرنده باقی نمی‌گذارد.
- بهار آنچنان زود گذشت که شکوفه‌ها فرصت نکردند روی شاخساران بنشینند.
- ای کاش سکوت بین گامهای مسافر تنها را صدای پای همسفر پرگمی کرد.
- سلام بدون پاسخ به اندازه مجموع خداحافظی‌ها احساس تنهایی می‌کند.
- آنچنان تنها هستم که گویی در محاصره خداحافظی‌ها روزگار می‌گذرانم.
- صدای پایت آنچنان گوش‌نواز است که در فاصله بین گام‌های روزگار می‌گذرانم.
- در آستانه در ورودی زندگی اشک شوق ریزان انتظار آمدن خود را می‌کشم.
- شتاب گام برداشتن مسافر را سکوت بازگو می‌کند.
- پرنده تنبل پرواز را در قفس سینه‌اش محبوس می‌کند.

- خداحافظی در خروجی گفتگو است.
- بر مزار آب گلی نمی‌روید.
- خداحافظی را به مجموع سلام‌ها تقسیم نمودم، اشک در چشمم حلقه زد.
- طول زندگی کوتاه‌تر از عرض مرگ است.
- جاده متروک با صدای پای مسافری که هنوز به مقصد نرسیده است رفع تنهایی می‌کند.
- در جاده متروک همسفر مسافری می‌شوم که سالهاست به مقصد نرسیده است.
- عاشق قفسی ساخته نشده هستم که راه آسمانی پیش پای پرندگان می‌گذارد.
- صدای پایت آنچنان گوش نواز است که خستگی گام برداشتن را تبخیر می‌کند.
- آنچنان باهم یکی شده‌ایم که حاصل جمع خداحافظی‌ها هم نمی‌تواند بین مان جدایی بیفکند.
- هم زمان با خداحافظیت با سلام وعده دیدار می‌گذارم.
- سرچشمه آنچنان تشنه بود که لحظه به لحظه از طول و عرض رودخانه کاسته می‌شد.
- هم زمان با رفتنت گویی با حاصل جمع آرزوهای بر باد رفته‌ام وعده دیدار گذاشته‌ام.
- وقتی مقصد کوی یار است رقیب ماسک همسفر به چهره می‌کشد.
- به حال پرنده‌ای اشک می‌ریزم که گرسنگی روی یک بالش سنگینی می‌کند و تشنگی روی بال دیگرش.
- در آستانه در خروجی زندگی با لبخند پس از گریستن وعده دیدار دارم.
- آنچنان تشنه هستم که در بستر خشک رودخانه نیش قبر آب می‌کنم.
- عاشق مسافر خستگی ناپذیری هستم که تا مقصد پرگویی صدای بایش را لبخندزنان تحمل می‌کند.
- شب هنگام نشانی روشنایی را از پروانه می‌گیرم.
- پروانه شمع روشنی را با مجموع چراغهای خاموش معاوضه نمی‌کند.
- مسافر خسته عرق ریزان پاهایش را هل می‌دهد.
- بیضی و دایره همسایه دیوار به دیوار همند.
- عاشق رودخانه‌ای هستم که سرچشمه تشنه را با جان‌کندن به دریا برساند.
- عاشق ریشه‌ای هستم که به اندازه ارتفاع درخت سقوط می‌کند.
- برای اینکه نبودنت را نبینم تا مقصد بدرقه‌ات می‌کنم.
- چون مقصدم دیدن توست همسفرت می‌شوم.
- گربه گرسنه‌ای که ماسک تشنگی به چهره کشیده است لب حوض برای گرفتن ماهی کمین کرده است.
- صدای پایت آنچنان گوش نواز است که بدرقه کردن را بهانه شنیدن آن می‌کنم.
- ایکاش رودخانه آنچنان تشنه نباشد که نتواند حسد سرچشمه را تا دریا به دوش بکشد.
- عاشق‌تر از آن هستم که حاصل جمع گام‌هایم را برای رسیدن به کوی یار به صفر کاهش ندهم.

- شب آنقدر نزدیک نشده که ستاره به تاریکی نمره صفر بدهد.
- در آستانه در خروجی بهار بر مزار گل پرپر شده اشک می‌ریزم.
- حاصل جمع نگاهها روی درخت غرق شکوفه بهاری وعده دیدار نهادند.
- مقصد از یاد رفته جاده متروک را پیش رو دارد.
- عاشق شهابی هستم که در یک چشم برهم زدن شب را به دو نیمه می‌کند.
- گویی جاده متروک شب هنگام بسترش را در پیاده‌رو می‌گستراند.
- در ورودی نگاهت را لبخند زنان پشت سر می‌گذارم.
- چشمت در مرکز گردهمایی نگاهها لبخند می‌زند.
- تا لبخند پس از گریستن روی لبانم بنشیند در دامن اشک می‌ریزم.
- سکوت همسفر مسافر تنهاست.
- افسوس که در گردهمایی ستاره‌ها جای ستاره اقبالم خالیست.
- آب را به اندازه یکی شدن قطرات باران دوست دارم.
- آرزو می‌کنم مسافر خسته در سکوت بین گامهایش به خواب نرود.
- عاشق ماهی‌یی هستم که به خاطر تنها نگذاشتن سرچشمه از همسفر شدن با رودخانه چشم می‌پوشد.
- شک غمگین اشک ریزان سر در پی گریه می‌گذارد.
- قطرات باران در واپسین دم حیات خشکسالی جشن یکی شدنشان را برگزار می‌کنند.
- تک آرزوی برآورده‌ام را پیش پایت قربانی می‌کنم.
- سقوط انتظار دارد به خاطر اینکه ته چاه را از نزدیکترین فاصله نشانم داده است از او سپاسگزاری کنم.
- پیری آنچنان کم‌رم را خم نموده که انگشتان پایم را از نزدیکترین فاصله می‌بینم.
- عاشق ستارگانی هستم که برای اینکه ماه هلال مرا کامل کنند دست در دست هم می‌گذارند.
- از روزنه امیدم لبخند زنان به تک آرزوی برآورده‌ام چشم می‌دوزم.
- گویی گامهایمان به یک زبان تکلم می‌کنند.
- گام لرزان نمی‌تواند صدای پای استواری را در پی داشته باشد.
- به حال گریه‌ای اشک می‌ریزم که جسدش را در گورستان سگ‌ها به خاک سپرده‌اند.
- لبخند پس از گریستن پشتوانه اشک ریختن است.
- خودکشی نافرجام در ورودی زندگی را دوباره به روی موجودات می‌گشاید.
- قطره باران خسته روی قلعه پرواز فواره می‌نشیند.
- دو پرندۀ عاشق در فاصله بین دو شکوفه بهاری در آغوش هم غرق نغمه‌سرایي شدند.
- شکوفه گل روز تا سپیده دم در آغوش ستاره جانخوش می‌کند.
- گریه گرسنه فرصت نمی‌دهد ماهی سرش را از آب بیرون بیاورد.

- نوشته سنگ قبرها مطالعه در گورستان را یکنواخت می‌کند.
- ماهی برای اینکه ببیند در خارج از محیط زیستش چه می‌گذرد سرش را از آب بیرون می‌آورد.
- گردهمایی چراغهای خاموش تاریکی شب قیرگون را دوچندان می‌کند.
- پیدا کردن فیل در شب آسانتر از پیدا کردن سوزن در روز است.
- در جشن بارور شدن ابر عقیم در حالیکه چتر روی سرم نگه داشته‌ام شرکت می‌کنم.
- خورشید آنقدر دور نشده است که پروانه با پرواز دور شمع دایره ترسیم کند.
- عاشق ستاره هستم که شب هنگام هم از روشنایی حرف شنوی دارد.
- عابر شبگرد لالایی را در بستر بیداریش می‌نخواباند.
- بستر مسافر خسته را در سکوت بین گامهایش می‌گسترانم.
- بیداری برای رفع خستگی از خواب تقاضای پناهندگی می‌کند.
- اوج بلندپروازی پرنده پس از رها شدن از قفس است.
- ماهی‌ها هم زمان با غروب آب به خواب جاودانه می‌روند.
- سگی که دنبال خودش می‌گردد سر در پی گریه نمی‌گذارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی